

## عدم جواز عمل به علوم باطنی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

تلمیذ: فلانی زنگ زده گفت ما چی کار کنیم؟ حالا که اینجا آمده‌ایم هم جواب نمی‌دهند؟ استاد: بگوئید برای سلوک شما خوب است! خیلی چیزها در جواب ندادن حل می‌شود نه در جواب دادن. امروز که می‌آمدیم صحبت بنده خدایی بود که از دوستان است و ظاهراً جلسات عنوان هم می‌آید و گفته بوده که، مشاهده‌ای؛ کشفی! یک چیزی ندارید؟! ما یک مشکلی داریم!..

ظاهراً پدرش به رحمت خدا رفته و مثل اینکه اموال زیادی هم داشته، خیلی! خلاصه این اقوامشان این شخص را از ارث محروم کرده‌اند و حالا دنبال این می‌گردد که به طریق غیرعادی، به طریق حالا شهودی، مکاشفه‌ای، خوابی، پدرش را ببیند و خلاصه کیفیت حل مشکل را از او سوال کند که چطوری به اموالش برسد. و خلاصه دست به دامان رفقا شده بود که بواسطه آنها یا ما اگر چیزی در چنته ما هست راهی به این قضیه پیدا نکند.

من عرض کردم به او بگوئید که وظیفه ما عمل کردن بر طبق تکلیف به مقتضای ظاهر است و غیر از این وظیفه‌ای نداریم.

آن چه که در این عالم اتفاق می‌افتد بی حساب نیست و ما حساب مسائل آن دنیا را با مسائل این دنیا نباید جدا بدانیم و نباید اینها را به دو قسم تقسیم کنیم. اشتباهی که ما می‌کنیم و خیلی‌ها این اشتباه را دارند این است که برای مسائلی که در این دنیا می‌گذرد یک پرونده خاصی تشکیل می‌دهند و گویا آن را خارج از اراده و مشیت خدا در عالم واقع می‌پندارند و برای آن چه که در آنجا است، حالا اطلاع بر غیب و عالم برزخ و مثال آن چه را که خارج از این محیط ظاهر و ترتیب علل و اسباب ظاهری است برای آن حساب دیگری قرار می‌دهند و می‌خواهند از این ظاهر عبور کنند و به آن باطن برسند، یعنی از این ظاهر به تحقق آن مسائل باطن آنهم در ظاهر برسند!

وقتی انسان صرفاً اطلاع پیدا می‌کند حالا آن اطلاعش برای خودش حسابی دارد، یا صحیح است یا صحیح نیست، در خیلی از موارد صحیح نیست! حتی اطلاعش صحیح نیست! زیرا انسان استطاعت و قدرت برای معرفت آن مطالب را ندارد و تفکراتش همراه با شکل‌گیری و خصوصیات نفسانی او است و نمی‌تواند بین این دو انفکاک ایجاد کند! الان در این جا چراغی روشن است و این

را احساس کرده و به آن نگاه می‌کنیم چطور نمی‌توانید احساس خود را برگردانید و واقعا تصور کنید چراغی وجود ندارد و این اتاق تاریکی را گرفته، یک همچنین چیزی امکان ندارد بله تصور می‌شود کرد ولی نمی‌توان احساس را به آن احساس برگرداند یعنی احساس این که الان در این وضعیت که چراغ روشن است در واقع خاموش است! یعنی ما اشتباه می‌کنیم و تصور می‌کنیم که چراغ روشن است و تصور می‌کنیم که روز است یعنی در واقع این تاریک است و روز نیست. تبدل این احساس به آن احساس امکان پذیر نیست ممتنع است خودمان را به یک راه دیگر می‌زنیم.

اینهایی که هنرپیشه هستند تئاتر و فیلم بازی می‌کنند دیده‌اید که چطور قشنگ خودشان را به اشکال مختلف درمی‌آورند؟ حالا بعضیها معلوم است که تازه کار هستند و خلاصه اول بازیشان است بعضیها نه، آنهایی که کهنه کارند جوری خود را در یک موقعیت دیگر قرار می‌دهند که انسان واقعا تصور می‌کند که این قضیه برایش اتفاق افتاده! هیچ چیز نشده ولی عین ابر بهار شروع می‌کند گریه کردن! راست راستی گریه می‌کند حالا نمی‌دانم اینها در چشمشان چیزی می‌ریزند یا این که نه واقعا خود طرف گریه‌اش می‌گیرد همین طور آن حالات واقعی که به خود می‌گیرد. خب اینها خودشان را در یک همچنین حالی قرار می‌دهند ولی باز آن احساس واقع را داشتن، یک مسئله دیگری است که حتی برای اینها هم حاصل نمی‌شود خودشان هم می‌دانند که در یک حال دیگری هستند.

غرض بنده این است که واقعا آن ذهنیت خودش هم تغییر پیدا می‌کند و این مسئله است. بعد اطلاع بر آن مسائل و حقایق غیب ممکن است به نحوی باشد که احساس انسان را نسبت به آن مقتضای ظاهر اصلا به طور کلی دگرگون کند و این مسئله احتیاج به یک زمینه سازی و یک بستر مساعد دارد برای این که بتواند با آن معرفت، همخوانی داشته باشد. اگر همخوانی نداشته باشد تمام سیستم فکر و خیال و ذهنیت انسان همه به هم می‌ریزد و انسان نمی‌تواند بین این دو را جمع کند لذا اطلاع بر این صحیح نیست.

یکی از دوستان می‌گفت در همان زمان سابق، زمان مرحوم آقا برایش خیلی از این مسائل پیش می‌آمد اصلا جوری شده بود که خواب و بیداری نداشت هی مرتب قضایا و مسائل چه ماقبل چه مابعد برای او همین طور پیش می‌آمد، مثلاً هفته دیگر چه می‌شود! فردا چه می‌شود! آن وقت اینها همه‌اش خوشی نبود. بالاخره در آن مرگ و میر بود، مرض بود، مسائل مولمه بود و خب اذیتش می‌کرد و طوری شده بود که خوابش را یک مدت به هم ریخته بود. می‌گفت یک روز با مرحوم آقا برخورد کردیم و ایشان در میان صحبت که جایی پیاده می‌رفتند رو کردند به او و فرمودند که خب حالت چطور

است؟ گفتم آقا حالم این است و این حال و مسائلی که پیش می‌آید خیلی دارد اذیت می‌کند ایشان فرمودند که نه، این حال خوبی نیست! تا گفتند نیست، دیدم این حال رفت و تمام شد و دیگر راحت شدیم. قشنگ مثل بقیه از آن گرفتاری خلاص شدیم.

حالا مرحوم آقا که می‌گوید این حال خوبی نیست خودش هم این را دارد یا ندارد؟ این را دارد ولی برای او خوب است برای ما بد است چون او بستر مساعد این واردات را فراهم کرده است هر قضیه‌ای که پیش بیاید دیگر برای او مانعی ندارد برای او مسئله‌ای پیش نمی‌آید.

فوت مرحوم آقای حداد در ۱۲ محرم اتفاق افتاد ما آن موقع پیش مرحوم آقا بودیم. ابتدا و ابتدا ما در حالات ایشان نه آن روز و نه روزهای بعد و قبل هیچ نوع تغییر و تبدل و تحولی مشاهده نکردیم.

بالاخره با یک همچنین وضعیتی، خیلی ابلهانه است که انسان بگوید هیچ مطلبی و خبری و اطلاعاتی نبوده است این دیگر خیلی فکاهی به نظر می‌رسد و خنده دار. در حالی که ما نسبت به خیلی از افراد پایین‌تر، بروزات، ظهورات، اخبار و امثال ذلک را مشاهده می‌کنیم. در محرم همان سالی که ما به خاطر مسائلی، به طور کلی به مشهد مهاجرت کرده بودیم در همان صبح روز اول محرم، یک نامه به دستشان رسید که یکی از دوستانشان که در ایران نبودند برای ایشان نوشتند که استادشان به رحمت خدا رفته و این مسئله در ماه رمضان بوده البته تاریخ دقیقش را او نوشته بود بعداً مطلع شدیم که دوازدهم ماه رمضان بوده است. وقتی این نامه به دستشان می‌رسد حالش عوض می‌شود! اصلاً ایشان آن روز عجیب بود! وضعیت دیگری داشت و اصلاً دو سه روز به طور کلی مشخص بود که این نامه یک تأثیری گذاشته است. حالا از ماه رمضان چند ماه گذشته رمضان شوال و ذی القعدة و ذی الحجه چهار ماه گذاشته و در این چهار ماه هیچ اثری، انگار نه انگار! بی‌اطلاعی از این قضیه اشبه به فکاهی است برای این گونه افراد است و دلیل بر این مسئله این است که وقتی در همان روزها یک شخصی که آمده بود و الان هم آن فرد زنده است و معمم، می‌گفت صحیح است یا که اشتباه شده؟! ایشان فرمودند نخیر صحیح است و همین طور است.

اینکه الان ایشان می‌گوید مطلب همین طور است آن موقع هم می‌دانسته که همین طور است والا به این نامه که و در حالی که خود شخصی که نامه را داده آن هم بر اساس مسموعاتش این نامه را داده و الا که خودش در عراق نبوده خب این چطور می‌شود یک شخص در یک همچنین موقعیتی قرار داشته باشد و اصلاً به هیچ وجهی آثار و بروزاتی برای او حاصل نشود! و همان روال زندگیش را ادامه

بدهد! به همان کیفیت صحبتش و ارتباطات خودش ادامه بدهد این آن جنبه و سعه را پیدا کرده آن سعه که بین این دو جهت را خلط نکند. در حالتی که در وهله دوم تأثیر گذاشت یعنی وقتی که این مرحله اشرف به مرتبه عالم شهادت رسید در ظاهر تأثیر گذاشت و اصلاً تا دو یا سه روز ایشان حالش منقلب بود و ما ایشان را در حال تأثر و حتی بکاء و اینها دیدیم.

خب این مسائل برای ماها نیست این مال آنهاست که واقعاً هر آن تحقق و تگون حوادث و قضایا را در عالم شهادت بر اساس مشیت الهی می دانند لذا می بینیم به همین کیفیت هم عمل می کنند مگر این که در بعضی از موارد تکلیف چیز دیگری را اقتضا می کند. ما در زمان ائمه و پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین می بینیم جریان تبدیل شدن خاک به خون در منزل ام سلمه، وقتی مقداری خاک را سیدالشهدا هنگام خروج از مدینه به ام سلمه داد خیلی ام سلمه اظهار جزع و فرع کرد حضرت فرمودند صبر کن هر وقت دیدی این خاک تبدیل به دم؟! شده و خون تازه، آن موقع بدان که قضیه اتفاق افتاده است

اینها چیزهایی است که باید انجام بشود خلاصه امام هستند و لازمه امام بالاخره بر حسب نیاز آن هم نه بخاطر ارزش داشتن خود این قضیه، حالا این بشود یا نشود به امام حسین و مرتبه امام حسین کاری ندارد اینها بخاطر ماست و بخاطر دلگرمی ما، بخاطر مسائلی که افراد دیگر بفهمند و بدانند که بین امام واقعی و بین سایر افراد تفاوت است! بدانند و بفهمند و مسائل را تشخیص بدهند و همین طور مسائل تکوینی هم هست. ما در زمان ائمه علیهم السلام قضایای تکوینی را مشاهده می کردیم که اینها مربوط به آنهاست و آن چه که مربوط به سایر افراد هست همان ترتیب اثر دادن بر طبق مقتضای ظاهری مسئله است که ما به آن توجه نداریم و در حالی که عبور و سیر انسان در این نقطه می تواند شکل پیدا کند!

افرادی که به دنبال چیزهای غیر عادی می روند حتی ادعای اطلاع بر بعضی از امور می کنند هی دنبال این هستند که از این چیزهای غیر عادی مطلبی گیرشان بیاید.

من یک نفر را می شناسم که حیات هم دارد از زمان سابق از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی بوده با مرحوم آقا هم ارتباط داشته است با مرحوم علامه همه اش دنبال این نحوه کسب اطلاعات بوده مثلاً علامه طباطبایی هم ارتباط داشته در مکاشفه اش چه دیده! به تو چه که چه دیده؟! مثلاً می رفت پیش مرحوم علامه طباطبایی آقا شما در مشاهده خود چه دیدی؟ آقا نمی دانم فلان کس چه نحوه بوده؟ آقا مثلاً چه نحوه می توانید اساتید را احضار کنید؟ همه اش دنبال این مسائل غیر عادی بود و تا الان هم

همان است! یعنی تا الان هم به اندازه یک سانت ترقی نکرده! از افکار و روشش آدم می‌فهمد که ای کاش همان بود صد درجه رفته پایین! چرا؟ چون نفس خودش را نگذاشته که عمق پیدا کند! عمق پیدا نکرده هی فقط مثل یک نوار، اضافه کرده! هی سی دی روی سی دی اضافه کرده! هی آمده کتاب روی کتاب اضافه کرده! عمق پیدا نکرده که این حقیقت مسئله و سرّ تجلی ذات در مراحل وجود، این سرّ چیست؟ اگر به این مسئله می‌رسید دیگر نیاز نداشت سوال بکند که آقا شما در مشاهداتتان چی یافتید؟! تو چه کار داری؟ من آن چه یافتم مال خودم است. مگر من آن موقع که پیش اساتیدم بودم اینها را سوال می‌کردم؟ اینها را می‌پرسیدم؟ نه، ما می‌رفتیم از ایشان حقایق و معارف را می‌پرسیدیم از آن چیزهایی می‌پرسیدیم که بعد اینها را پیگیری می‌کردیم و خودمان به اینها و بالاتر از اینها می‌رسیدیم. آن چه که دیده مال این است، این نفس می‌آید و به آن چه که از طریق غیرعادی برایش حاصل می‌شود التذاذ پیدا می‌کند حالا اگر همین مطلب در کتاب باشد کتاب را ورق می‌زند و از کنارش می‌گذرد. چون این از راه شهود است و از راه غیر طبیعی، عجب عجب، این عجب عجب مال چیست؟ بخاطر این است که در یک مرحله غیر عادی بودن گیر کرده حساب ظاهر را با حساب باطن جدا کرده از طریق ظاهر نمی‌تواند به عمق برسد، دنبال این است که از غیر طریق ظاهر به این عمق برسد و نمی‌رسد! و آنهایی که قرار است بگویند، نمی‌گویند. هر چیزی را که خوب نمی‌گویند هی شیره مالی می‌کنند! و سر کاری و یک چند تا مطلبی که دلش خوش بشود و بعد شخص هم می‌گوید که بله رفتیم و با دست پر برگشتیم! خیلی با دست پر! بعد هم خوب بالاخره معلوم می‌شود که قضایا و مسائل دیگر گیش می‌آید و شخص می‌شود این فرد تا چه حد بینش پیدا کرده تا چقدر عمق پیدا کرده تا چقدر متحقق به حقیقت شده. این مسئله است که تا چه حد این سلسله تنازل وجود در نفس او نقش پیدا کرده و حک شده است

لذا شما می‌بینید همان شیوه تفکر سابق در کارهای آینده او به صورت غیرظاهر می‌آید و پیدا می‌شود. برای اینکه مشکلی برایشان حل بشود دنبال یک طلسمی اند که آن بیاید این مشکل را باز کند این دنیا، دنیای مصیبت و مشاکل است دیگر این دنیا دنیایی نیست که بر وفق مراد ما بگردد این دنیا برای خودش پرونده خاص خودش را دارد گهی پشت به زین و گهی زین به پشت، گاهی شیرینی است و گاهی تلخی، گاهی تولد است و گاهی ممات، گاهی صحت است و گاهی مرض، گاهی فراخی و گاهی تنگدستی و مشکلات! هر روز در این دنیا برای خودش حساب و کتابی دارد آن روزی که روز فراخی و خوشی و خنده ما است، کاری نداریم. آن روزی که روز گرفتاری است می‌خواهیم دور بزنیم.

آقا در کتابها چیزی پیدا نکردیم بیاید این قضیه را حل کند و مسئله‌ای پیدا نکردیم و خلاصه یک راهی، روشی بیاید آن را تبدیل کند. در پرونده این هست آن هم هست در پرونده هم آن روز است هم این روز در پرونده هم یک روز تولد است هم یک روز هم ممات است.

مگر بچه‌های ائمه نمی‌مردند! جلوی چشم امام سجاد بچه‌اش فوت شد و حالا اشتباه کنیزه بوده و یا چیز دیگری خلاصه انجام شده، حالا باید سرش را ببری؟! علی کل حال بالاخره این که انجام می‌شود انسان باید یک مقداری بفهمد و متوجه باشد که این مطلب در این پرونده آمده این مسئله در این سیر خودش آمده لذا اصلاً این گونه افراد رشد ندارند! همان هستند همانی که آن موقع بوده الان است و چون نفسش خو گرفته و با این مسئله عجین شده و با این قضیه به طور کلی وحدت پیدا کرده در مسائل ظاهری هم که بعداً پیش می‌آید می‌بینیم دارد دور می‌زند. یک مشکلی می‌خواهد در زندگیش پیدا بشود ...

بالاخره این مشکل باید طبق قانون اجتماع، طبق عرف باید راه خودش را طی کند اصلاً قانون مملکت اقتضا می‌کند برای این قضیه یک همچنین حکمی داده بشود قانون است دیگر محکمه قضا فلان می‌آید ... این شخص می‌خواهد قانون را دور بزند که این اجرا نشود یعنی استثناء، می‌بینید، آن روحیه‌ای که در آن موقع دنبال پیگیری مسائل از طریق غیرظاهر است اینجا می‌آید حرمت خود را نشان می‌دهد نه حالا فقط خلاف را، آن کسی که می‌خواهد خلاف قانون عمل کند کار حرامی دارد انجام می‌دهد دیگر. الان قانون این است که برای این جرم مثلاً الان قاضی این حکم را تعیین بکند و شما می‌دانید که در فلان مسئله این جرم این را دارد و باید داشته باشد و به حق هم دارد و چطور که این قانون در مملکت نسبت به سایر افراد اجرا می‌شود قوانین حقوقی قوانین جزایی در همه افراد اجرا می‌شود ولی این تا می‌بینید این قانون می‌خواهد گریبانش را بگیرد یک دفعه متوسل به چه می‌شود به یک مسئله‌ای که جلوی این را بگیرد چرا؟ جناب آقای محترم چرا؟ قانون فقط برای دیگران است یا نه برای شما هم باید باشد، برای فرزندان شما هم باید باشد، برای عشیره شما هم باید باشد، برای رفیق شما هم باید باشد، برای زن و بچه شما باشد، برای پدر و همه باید برای همه باشد من جرم کردم بایستی که طبق قانون مجازات بشوم و طبق قانون باید برای من حکم بریده شود تنبیه و تعزیر بشوم قانون در مملکت برای همه است.

امیرالمومنین طبق همین قانون رفت پیش شریح قاضی ائمه طبق همان قوانینی که بود می‌رفتند به محاکم محاکمه می‌کردند یعنی گاهی اصلاً می‌بردند ایشان را، حالا محاکم در آن زمان محاکم ظلم

بوده در زمان خود امیرالمومنین دعوایی بوده چه بوده حضرت فرمودند خب بلند شوید برویم و برداشتند رفتند، قضیه‌ای بوده همه هم می‌دانیم آن نحوه عمل کردند. این آقا اگر در آن موقع همان مجرای صحیح را می‌رفت این جا دیگر به این محذور گرفتار نمی‌شد و چه بسا قانون در حق او انجام می‌شد و می‌بایستی هم که انجام بشود باید قانون در حق او انجام بشود چرا چون قانون برای همه و مال همه است قانون استثناء ندارد اگر قانون حق است برای همه است قانون ظلم است برای همه است این که یک نفر بخواهد از موقعیت خود جلوی او را بگیرد خوب چرا جلوی این را نسبت به دیگران نمی‌گیرید؟ در حالتی که این جرمی که من باب مثال پیدا شده خوب خیلی‌ها ممکن است این جرم را انجام بدهند خوب برو جلوی آنها را بگیر!

شخصی از اطبای چشم که اهل مشهد است خودش به من می‌گفت عمل پیوند قرنیه می‌کند از شاگردان آن دوستان آقای دکتر سجادی است او خودش می‌گفت که ما راجع به پیوند قرنیه خوب سوال کردیم گفتند که اشکال ندارد آن دکتر به من گفته بود سابق که ما از خود آقای خمینی هم سؤال کردیم و ایشان گفته بودند که عیب ندارد و منتهی جوری نباشد که مشخص شود. بالاخره آن مصیبت زدگان طبعاً شاید ناراحت بشوند ولی اگر نتوانستید که به این سهولت و اینها تحصیل کنید عیب ندارد مثلاً از افرادی که تازه فوت کردند می‌توانید شما قرنیه آنها را بردارید. می‌گفت ما هم بر همین اساس عمل می‌کردیم شاگرد ایشان به من می‌گفت که یکی از علمای مشهد با این قضیه مخالفت می‌کرد و می‌گفت حرام است انسان قرنیه را از میت جدا کند باید برود از خارج این طرف و آن طرف به دست می‌آورد. قرنیه‌هایی که از خارج می‌آید گاهی اوقات اینها فرسوده است و فرض کنید که برای خودش مشکلاتی دارد و پس می‌زند و گاهی اوقات قبول نمی‌کند گاهی اوقات اصلاً اینها پزمرده شده و هفتاد سال سنش است می‌خواهند به یک بیست ساله بزنند نمی‌تواند قبول کند و بعد مشکلات دیگر پیدا می‌شود البته آن بانک قرنیه برای خودش تشکیلات خیلی زیادی دارد می‌گفت این آقا مخالفت می‌کرد می‌گفت نمی‌شود و حرام است یک قدری از این قضیه گذشت تا این که پسر خود او این مشکل قرنیه پیدا کرد و قرنیه او پاره شد آمد پیش ما فلانی ای داد بیداد گفتیم آقا شما خودتان می‌فرمایید که حرام است گفت نه این دفعه را بکن دیگر نکن! عبارت خودش این بود. این را دفعه را بکن دیگر نکن یعنی چه؟! اگر حرام است برای پسر خودت هم حرام است! اگر حلال است برای همه حلال است! دیگر معنا ندارد ... این همان مسئله است که ما نتوانسته‌ایم خودمان را با آن مقتضیات ظاهر متحد کنیم و بیاییم خودمان را با آن محو کنیم.

برای هر کس هم یک پرونده خاصی است پرونده من مال من است پرونده شما مال شماست پرونده آن زید هم مال زید است برای هر کسی پرونده خاص دارد که حافظ رضوان الله علیه چه می‌فرماید یک روز من در محضر آقا بودم گفتم "حافظ می‌گوید" فرمودند چه گفتی آقا؟! حافظ می‌فرماید، "می‌گوید" یعنی چه! مگر بقال است؟ مگر بقال است! حافظ می‌فرماید حالا ما یک خرده اضافه‌اش کنیم حافظ رضوان‌الله‌علیه می‌فرماید که

بنوش باده که قسام صنع قسمت کرد \*\*\* در آفرینش از انواع نوش دارو نیش

خیلی شعر، شعر عجیبی است این بنوش باده یعنی همین مسئله، یعنی کار خودت را بکن به دنبال این نباش که برایت چی پیش می‌آید بنوش باده، بنوش باده که قسام صنع قسمت کرد در آفرینش از انواع نوش دارو نیش این غزلی است که خیلی مرحوم آقا دوست داشتند ولی این غزل را رفقا ببینند بسیاری از آن چه من تا به حال دیوانی که این غزل در آن باشد را پیدا نکردم ولی سابق خودم دیوانهایی را داشتم و دیدم که این غزل در آن بود ولی الان نمی‌دانم چرا نیست این همه دیوان حافظ داریم ولی این نیست! این همه دیوان حافظ چاپ شده ولی این غزل نیست اصل غزل هم این است که:

به جد و جهد چو کاری نمی‌رود از پیش \*\*\* به کردگار رها کرده مصالح خویش

به به! این شعر دوش واقعا اگر می‌فهمیدیم این شعرها را یک خرده می‌خواندیم اینها را، همه‌اش نمی‌رفتیم روزنامه بخوانیم تلویزیون تماشا کنیم و رادیو گوش بدهیم یک خرده می‌آمدیم این شعرها را برمی‌داشتیم می‌خواندیم تمام دنیا را بدهیم ارزش فهمیدن این یک شعر را ندارد!

به پادشاهی عالم فرو نیارد سر \*\*\* اگر ز سرّ قناعت خبر شود درویش

به پادشاهی عالم فرو نیارد سر، به پادشاهی عالم، نه یک استانداری و بخشداری و شهرداری و کلانتری، به سرّ قناعت، که در این قناعت چه نهفته است و چه سرّی در این قناعت است که سعادت دنیا و آخرت در زیر همین شعر نهفته است! بعد می‌رسد به این جا که

بنوش باده که قسام صنع قسمت کرد \*\*\* در آفرینش از انواع نوش دارو نیش

همه چیز در پرونده ما گذاشته‌اند هم مصیبت گذاشتند هم خوشی گذاشتند هم تأمل گذاشتند و همه‌اش به صلاح است. برای رد شدن باید یکی یکی پله‌ها را بروی باید یکی یکی از این مرتبه رد شویم، رد نشدی عبور نکرده‌ای! خب فایده ندارد در همان مرتبه مانده‌ای برای این که پرونده به آخرش برسد باید یکی یکی ورقه‌ها را بخوانی خب تو اگر در همان ورقه اول ... بعضیها هستند می‌گوییم آقا برو آزمایش می‌گوید می‌ترسم بروم معلوم بشود کلسترولم چقدر است! خب معلوم بشود برو دوا بخور



معلوم بشود قند خونم چقدر است! معلوم بشود مثلاً فرض بکنید که هموگلوبینم چقدر است زیاد است باید خون بدهم خب معلوم بشود، باید معلوم بشود معلوم نشود آدم مریض می شود آدم که یک جای دیگرش خراب می شود، به کلیه اش می زند، قلبش هزار مشکل پیدا می کند. این باید طی شود شما که در ورق اول ماندی نمی توانی ورق دوم را بخوانی نمی توانی ورق سوم را بخوانی عبور از ورقه اول نیاز به خواندن دارد و عمل کردن! وقتی خواندی و عمل کردی می روی سراغ ورقه دوم و سوم به وسط کتاب که می رسی می بینی چقدر این کتاب راحت شده چقدر خواندنش راحت شده! کتاب از اول فهمیدنش مشکل است وقتی بیست صفحه سی صفحه چهار صفحه که بخواند آن فشار را که بیاورد بعد می بیند راحت می تواند سایر صفحات را بخواند و درک مطالب برایش خیلی مشکل نیست.

عبور از این مطالب هم مثل همین است ابتدا برای انسان سخت است ولی یک مدت که گذشت از این حرفها، نه این که سخت نباشد ولی انسان می تواند کنار بیاید چون آن صفحات قبل را طی کرده است

در فوت حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند یک سال و نیمه شان ظاهراً هجده ماه پیغمبر هم گریه می کرد و اشک می ریخت ولی با این مسئله کنار آمد بر سر خود نمی زد کفر نمی گفت، نمی دانم غیر عادی عمل نمی کرد، تمام دنیا را خرج نمی کرد برای این که بچه اش زنده بماند توجه کردید دیگر میلیارد میلیارد نمی داد برای این که فرض بکنید که حالا انگشتش نمی دانم چی شده فلان شده خیلی خب حالا این هم یکی مثل بقیه این هم یکی مثل سایر افراد دیگر خدا اقتضا کرده تقدیرش بر این که الان این طور باشد بسیار خب مخارج ظاهری می شود خب شد شد، نشد نشد تمام شد و رفت، نه این که انسان تمام دنیا را پردازد برای این بچه اش! اگر قرار است بر این کار همه جا باید این طور باشد نه اینکه به اصطلاح به نحو خاص باشد. کنار می آمد با این مسئله انسان باید کنار بیاید تا این که بتواند آن آمادگی را پیدا بکند این بزرگان وقتی که اطلاع پیدا بکنند برایشان مشکل نیست چرا؟ چون اطلاع تغییری در مشی ظاهر آنها ایجاد نخواهد کرد حتی به اندازه سر سوزن، بنده که این را می گویم خودم در زندگی بزرگان تجربه کردم و دیده ام. حالا بعدها مسئله برایمان جور دیگری شده بود و قضایا به یک نحو دیگری می گذشت آخر می دیدیم آقا همه اینها را قبلاً می دانسته و اطلاع داشته است طبق همین مسائل ظاهر پیش می آمد و می رفت و مسائل انجام می شد و آن حادثه آسفناک اتفاق می افتاد و تمام می شد و بعد ایشان می توانسته جلویش را بگیرد، راه داشته و می توانسته ولی همین طور ایستاده و نگاه کرده و این فرق بین فرد کامل و غیر کامل است.

خدا بیامرزد مرحوم حاج هادی ابهری رحمی الله علیه، یکی از بستگان ما فوت کرده بود و حاج هادی او را خیلی دوست داشت. شخصی نشسته بود و از حاج هادی سوال کرد که حاجی اگر شما بودی می گذاشتی که این فوت بکند؟ (مرحوم حاج هادی گاهی اوقات یک حمدهایی می خواند خلاصه حرزهایی داشت برای خودش و مریض شفا پیدا می کرد و بعضی از همتها و عزمهایی را اعمال و ابراز می کرد) گفت اگر قبلاً مطلع می شدم نمی گذاشتم که این بمیرد من آن موقع یادم است سیزده سالم بود در همان عالم بچگی گفتم که خب حاج آقا آیا این کار شما هم به صلاح او بود یا نبود؟ این را که گفتم - من بچه سیزده ساله و آن یک پیرمرد! - او تازه یک دفعه انگار یک قضیه ای را متوجه شد یعنی فردی بود که شاید همچنین کاری می کرد ولی ادراک مسئله و معرفت مسئله یک چیز دیگر است که انسان نسبت به یک قضیه معرفت پیدا کند! گفتم حاجی آقا به صلاح او هم بود که این بشود؟ بعد این دیگر هیچی نگفت و هیچ حرفی نزد و صحبتی نکرد و سرش را انداخت پایین و گویا ظاهراً تنبهی برایش شده بود تصور من این طور بود.

ولی این بزرگان همین هستند یعنی همین مسئله ظاهر همین احکام ظاهر همین قوانین ظاهر همین جریان و جری ظاهر و تقدیر و تحقق تقدیر بر اساس ظاهر به آن ترتیب اثر می دهند و در زمان سابق عرض کردم به دوستان، مرحوم پدر بزرگ ما تمام کتابهایشان را در خود زمان حیات به مرحوم پدر ما داده بودند کتابخانه شان را بخشیده بودند و گفته بودند این کتابخانه مربوط به شما است و خیلی ها هم از این قضیه اطلاع داشتند و خودشان هم این مطلب را در وصیت نامه نوشته بودند و بعد از فوت ایشان این وصیت نامه گم می شود و طبعاً غیر از این قضیه مسائل دیگری هم بوده که با گم شدن این وصیت نامه مشکلاتی برای ایشان پیدا می شود و برای خیلی از افراد مشکلات خیلی حادّی پیدا می شود و ایشان هم بالاخره از همه کارهایش می ماندند و ایشان وصی پدرشان هم بودند و اینها از همه چیز می ماندند من یادم است که چند سال پیش که رفته بودیم برای عبادت پسر عموی ایشان که در مشهد بود خدا رحمت کند مرحوم آقا سید عباس هاشمی ایشان به من می گفت که آقای آقا سید محسن شما در آن موقع نبودید ما بودیم و با چشم خود دیدیم از شدت تأثر و از شدت ناراحتی و از شدت فشارها پدرت گریه می کرد! می گفت بنده این را با چشم خود دیدم آن موقع پدرمان بیست و چهار یا پنج سالش بود و از فشارهایی که برایش می آمد و از آن خلاف و اختلافی که در آن زمان پیش آمده بود می گفت من اشک پدرت را دیدم که این کنار کوچه نشسته بود و گریه می کرد از این که می دید که هیچ راهی و مفرّی ندارد برای خلاصی از این مطلبی که هست.

ایشان می‌فرمودند مرحوم پدر ما می‌فرمودند که سابق ما پیش یک نفر می‌رفتیم آشنا شده بودیم از دوستان پدرمان بود کسی بود که احضار ارواح می‌کرد و ما پیش آن می‌رفتیم به من خیلی اصرار عجیبی می‌کرد که بیا من این را به تو هم تعلیم کنم و بالاخره ما چند جلسه هم رفتیم و یک نوشته‌هایی را نوشتند که خود من آن نوشته‌ها را که با مداد بود دیدم. الان نمی‌دانم باید مشهد باشد دیگر من اطلاعی ندارم آن نوشته‌ها را ایشان هنوز دارند. ایشان خیلی فرد منضبطی بود اینها را نگه می‌داشتند هر چه را که داشتند نگه می‌داشتند حتی آن زمانی که ایشان هنرستان می‌رفتند همه چیز را نگه می‌داشتند بر عکس من که همه را این طرف و آن طرف .. می‌کنیم و حوصله یک ورق کاغذ زیادی نداریم ایشان خلاصه خیلی دقیق منظم مرتب اینها را نگه می‌داشتند بله ایشان می‌گفتند که ما رفتیم ولی بعد از مدتی در نفسم احساس کدورت کردم احساس کدورت و ظلمت کردم و دیگر نرفتم و هر چه پیغام فرستاد دیگر ترتیب اثر ندادم گفتم دیگر نمی‌توانم بیایم و عذر آوردم! پیرمردی بود و خیلی او ناراحت شد که چرا من از نیمه راه این کار را کردم در حالتی که احساس می‌کرد که این مطلب مهم دارد از بین می‌رود و می‌گفت من نمی‌خواهم این را در اختیار هر کسی قرار بدهم که سوء استفاده بکند، ایشان را برای این قضیه فرد متعهدی می‌دانست گفتند که به توصیه بعضی از اقوامان که فلانی، برویم پیش این تا با احضار پدرشان این مطلب را کشف کند که قضایا چه بوده و چه کنیم؟! می‌گفتند یک روز عصر نزدیکهای مغرب بود رفتیم و نشستیم یک میزی بود و این هم نشست و مطلب خودمان را به ایشان گفتیم که روح پدرمان را حاضر کند و از ایشان راجع به این وصیت نامه ما سوال کنید که کجا است و دیگر این که ایشان بگویند که بالاخره آن چه را که در وصیت نامه بوده خودشان را اظهار کنند و خود شهود هم آن مسئله را ببینند و از جمله آن افراد شهود بالاخره کسانی بودند که در این قضیه شاید مخالفت‌هایی داشتند. ایشان می‌گفتند که کاغذی آورد و به اصطلاح اوارد و اذکاری گفت یک مداد دستش بود این مداد را در دست چپ گرفت بین انگشت سبابه و این حرکت در اختیار او نبود خودش حرکت می‌کرد مداد به این کیفیت می‌رفت و این در اختیار ایشان نبود سوال اولی که کردیم این بود که وصیت نامه کجاست؟ در همان جواب همه فهمیدیم قضیه چیست گفتند صلاح نیست که وصیت نامه پیدا شود! هیچی تمام شد! تمام این آمدن و رفتن، صلاح بر پیدا شدن وصیت نامه نیست و شما مطلب را پیگیری نکنید و بگذارید جریان به همین کیفیت بماند.

بعد از این قضیه بود که ایشان دیگر آمدند نجف و هجرت کردند و دیدند دیگر پیگیری کردن و زیاد اصرار کردن با وجودی که ایشان وصی هم بود به صلاح نیست و بعد دو تا نصیحت هم کردند

یکی این که این عبارت بود که آن چه می‌توانید کار کنید که در این جا پشیمان خواهید شد! این یک مسئله. مسئله دیگری را که ایشان مطرح کردند و آن بسیار مسئله مهمی است این است که ما را به واسطه ازدیاد نسل بخشیدند. خلاصه از نسل سادات زیاد بشود و اینها، حالا نه مقصود صرف سادات است منظورشان به واسطه همین نسل و اینها ما را بخشیدند. به واسطه زیادی نسل ما را بخشیدند و از ما گذشتند و بر ما سهل گرفتند مشخص شد که این قضیه انجام شده و ایشان هم حضور پیدا کرده و مطلب سوّم این بود که گفتند شما دیگر برو به تحصیلت پرداز، و دیگر پیگیری مطالب را نکن. ایشان می‌گفتند که ما از آن به بعد آمدیم و مقدمات سفر هجرت به نجف را فراهم کردیم.

ببینید صلاح نیست که الان این وصیت نامه پیدا بشود این وصیت نامه اخفائش و اختفائش در ضمن یک مجموعه‌ای از شرایط و مسائل است که با این قضیه اتفاق افتاده و شما می‌خواهید از میان این مجموعه فقط این وصیت نامه را بکشید بیرون! همه چیز به هم می‌ریزد! شاید مسائل غیر مترقبه‌ای اتفاق می‌افتاد که فرد اصلاً پشیمان می‌شد که اصلاً نخواستیم. ولی این قضیه الان مخفی بماند چقدر از این چیزها خدا میدهد بالاترش را هم می‌دهد مسائل بالاترش را هم می‌دهد منتهی اینها همه زمان می‌خواهد شرایط می‌خواهد و زمان می‌خواهد تا اینکه او برسد. این قضیه را ما نمی‌فهمیم ما فقط از میان آن مجموعه‌ای که پیدا می‌شود و آن مجموعه یک حادثه‌ای را ایجاد می‌کند، فقط یکی از آن رامی‌خواهیم در بیاوریم و به آن یکی برسیم! اگر تو می‌توانی و قدرتش را داری، همه را عوض کن یعنی کل این سیستم علل و اسبابی و جوانب و خصوصیات و اطرافی که دست به دست دادند و این پدیده را بوجود آوردند اگر می‌توانی این را عوض کن خوب تو که نمی‌توانی این را عوض کنی می‌روی فقط سراغ این یکی! هان می‌فهمیم آنچه که الان در دست شما است فلان صندوق خانه است فلان اتاق است یکدفعه مترصد باشیم بروی آن قضیه را بدست بیاوری در حالی که وقتی می‌خواهی بروی آن کار را بکنی یک مرتبه به یک مصیبت شدنی شخص مبتلا می‌شود!

لذا در این گونه موارد به طور کلی انسان به همان مسیر ظاهری که برایش قرار داده شده باید برود. مسیر ظاهر اگر بیماری است مراجعه به طبیب کند اگر مشکلی است مراجعه به محاکم بکند اگر که یک کدورتی است باید علل و اسبابی را اینها انجام بدهد برود به دنبالش، رسید رسید، نرسید نرسید صلاح بر این است! مگر همیشه قرار بر این است که همه به حقشان برسند! اگر به حقشان برسند که دیگر مطلبی نبود! مگر قرار بر این است که ظلمی نباشد. آن زمان، زمان امام زمان است خوب دعا کنیم که حضرت ظهور کند در این دنیا و نفسایی که در هر گوشه آن هزار تا مسئله اتفاق می‌افتد مگر همه

رَمال و جمال دارند بندگان خدا با همین کیفیت می‌روند و عمل می‌کنند.

لذا اصلا به طور کلی دنبال این مطالب رفتن و این که انسان بخواهد از راه غیر ظاهر برسد هیچ نتیجه‌ای و فایده‌ای ندارد تقدیر و مشیت خدا هم بر همین اساس هست و انسان بایستی که خودش را با همان تقدیر و مشیت تطبیق بدهد اگر رفت هم به آن چه که مورد تقدیر و رضای خدا می‌باشد رسیده است و هم مهمتر از آن حرفها، عبور کرده یعنی برای خودش یک ذخیره‌ای در نفسش نگهداشته و با این ذخیره بک قدم به جلو گذاشته یک قدم به حوادث آینده و به ترقیات آینده! اگر این را نکرد خواست این مشکل را با غیر از این مسائل بخواهد حل بکند ممکن است به نتیجه برسد نه اینکه نرسد ولی گیر کرده بعد معلوم می‌شود که عجب اگر این نحوه را انجام نمی‌داد و اگر بر این جری ظاهر عمل می‌کرد و اگر به دنبال مسائل غیرمتوقع از طرق غیرعادی نمی‌رفت چه برکاتی و چه آثاری داشت و چه خصوصیات که الان اگر نگاه بکند خنده‌اش می‌گیرد که عجب ما برای اینها اصلا باید دنبال اینها برویم اصلا الان فکرش را هم نمی‌کند فکرش را هم نمی‌کند که بخواهد فکرش را به این مسائل مشغول کند.